

سیمای امام علی علیه السلام در قصیده عینیّه شاعر اهل سنّت، عبدالباقی العمری

آفرین زارع*

مرضیه کهندل جهرمی**

چکیده: امام علی بن ابی طالب علیه السلام شخصیتی است بی نظیر که شاعران بسیاری از مذاهب گوناگون، زبان به مدح ایشان گشوده‌اند. شاعران اهل سنّت نیز از این امر مستثنا نبوده‌اند و شخصیت والای حضرت علی علیه السلام نه تنها شیعیان را به ستایش واداشته، بلکه دانشمندان و بزرگان غیر شیعه نیز، آن‌گاه که گوشه‌هایی از عظمت آن حضرت را درک کرده‌اند، در برابر عظمت شخصیت ایشان سر تعظیم فرود آورده‌اند. در این مقاله، سعی شده تا با بررسی قصیده عینیّه شاعر اهل سنّت، عبدالباقی العمری، دورنمایی از چهره تابناک امام علی علیه السلام را به نمایش بگذاریم و دیدگاه عمری و میزان معرفت وی را نسبت به امام اوّل مسلمانان با الهام از قرآن کریم و حدیث شریف بکاویم.

کلید واژه: امام علی علیه السلام؛ عصر عثمانی؛ مدیحه؛ قصیده عینیّه؛ عبدالباقی العمری.

Email: a.zare@rose.shirazu.ac.ir

*. استادیار زبان و ادبیات عربی دانشگاه شیراز.

** عضو هیئت علمی پایگاه استنادی علوم جهان اسلام.

گذری بر تاریخ عثمانی

حکومت عثمانی در شبه جزیره آناتولی در سال ۱۲۰۰ م، با انقراض حکومت سلجوقی تأسیس گردید. (بکری، ص ۴۱) این حکومت همواره درگیر جنگهای هولناک بود. نشان دادن قدرت و اقتدار، ترساندن مردم و وادار کردن آنها به اطاعت از حکومت، از مهم ترین هدفهای حکومت عثمانی بود؛ به گونه ای که بسیاری از مردم ناگزیر به هجرت به دیگر کشورها شدند. عواملی که فتنه و آشوب را در این دولت به اوج رساند، عبارت اند از:

۱. تسلط عثمانیها بر اموال مردم و موقوفه های آنها.
 ۲. تاراج هزاران کتابی که بیانگر نقش علم و دانش در دیار مصر و تاریخ سیصد ساله آن کشور بود.
 ۳. جایگزین کردن زبان ترکی به جای زبان عربی، به عنوان زبان رسمی در دواوین و گفتگوهای حکومتی؛ به طوری که زبان عربی تنها زبان گفتاری میان عامه مردم گشت. (رزق سلیم، ص ۹۳)
- کشورهای عربی در این دولت (در آغاز قرن ۱۹) حکومتهایی تابع بودند که در زیرگامهای نظام سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و اداری این حکومت ستمگر لگدمال می شدند. (العودات، ص ۵۰)
- از نظر اوضاع اجتماعی، می توان گفت که هدف اساسی و عمده نظام عثمانی، بر مصلحت خلیفه شکل گرفته بود نه مصلحت رعایا. رعایا در این دولت، ترکیبی از مردم کشورهای مختلف مانند عرب سوری و عراقی، بربر، کرد، ترک... با دین و زبانهای متعدد بودند. (بکری، ص ۴۹)

اوضاع دینی این عصر نیز چندان بسامان نبود و به دلایلی چون جنگهای صلیبی و مغول، شیوع قحطی و وبا و تسلط حاکمان، عده ای غرق در میگساری و فسق و

فجور بودند و عمر خود را در این لذات طی می‌کردند و عده‌ای دیگر زندگی خود را در نماز، عبادت، استغفار و انتظار مرگ، می‌گذراندند و این امر سبب پیدایش گروههایی در تصوف و زهد شد که البته تعداد بسیار کمی در زهد خود صادق بودند. (همو، ص ۵۵)

وضعیت فرهنگی این عصر نیز رو به تنزل گرایید و در شکل فقر و عقب‌ماندگی فرهنگی، خود را نشان داد. (معارف، ص ۵۰) یعنی به دلیل وجود ترکهای عثمانی و اشغال شام و مصر، جنبش فرهنگی به سمت قهقرا و زوال رفت؛ به گونه‌ای که با گذشت روزگار، جهل و نادانی بر مردم هجوم آورد. (بکری، ص ۶۰)

اوضاع ادبی عصر عثمانی

زبان و ادبیات در این عصر، دچار مصیبتی شد که در دوره‌های قبل وجود نداشت. جایگزین شدن زبان ترکی به عنوان زبان رسمی در حکومت و سیاست، همچنین بسته شدن دیوان انشاء در این دوره، از عواملی بودند که سبب شدند نویسندگان و شاعران عرب زبان اشتیاق و رغبتی به ادبیات نشان ندهند. (همو، ص ۹۴)

به دلیل موارد ذکر شده و خفقانهای هولناک این عصر، قلمها از نگارش بازماندند و ادبیات این دوره، بدون در نظر گرفتن نقش مؤثر خود در زندگی فرهنگی، اجتماعی و تمدنی، به سمت انحطاط پیش رفت. (www.Ingdz.com)

دولت و رونق شعر نیز دگرگون شد و جز ویرانه‌هایی از آن باقی نماند؛ به طوری که همّت و تلاش شاعران، از سرودن اغراض و مضامین والای شعری کاهش یافت. (بکری، ص ۹۴)

اوضاع نثر، کتابت و نویسندگی نیز در این دوره مساعد نبود و عدم علاقه و تمایل دولتمردان عثمانی به ادبیات و زبان عربی، از مهم‌ترین عوامل ضعف نثر در این دوره است. (www.Ingdz.com) بسته شدن دیوان انشاء نیز عاملی مؤثر و مهم

برای ضعف نویسندگی به شمار می‌رفت و نویسندگان در نوشتارهای خود به لفاظی و علم بدیع توجه داشتند و این امر منجر به ایجاد تکلفی واضح در اسلوبهای نوشتار شد. (رزق سلیم، ص ۹۴)

اوضاع شعر و ادبیات

در بررسی عوامل مؤثر در شعر عصر مملوکی - عثمانی، موارد ذیل دارای اهمیت است:

۱. یکی از عوامل پیشرفت مضامین شعری، فراغ بال و آسودگی خاطر شاعر است، به گونه‌ای که شاعر تنها خود را وقف سرودن شعر نماید نه مشاغلی دیگر؛ اما در این عصر، شاعران به دلیل نداشتن آسودگی خاطر، ابتدا به مشاغلی دیگر توجه داشتند و بعد به شعر روی می‌آوردند.
۲. انگیزه‌های شعری در گذشته با انگیزه‌های شعری این دوره تفاوت داشت. در گذشته، شاعر با هدف جلب نظر حاکم، رسیدن به عطایای او یا ارضای خود از نظر اجتماعی سیاسی شعر می‌سرود؛ اما در این دوره هیچ‌گونه وجه تشابهی بین شاعر و حاکم وجود نداشت؛ زیرا حاکمان این دوره ترک‌زبان بودند و از زبان عربی چیزی نمی‌دانستند.
۳. به دلیل عوامل ویران‌کننده‌ای چون جنگهای صلیبی، حمله مغول و در پی آن، آتش‌سوزی، غارت و چپاولگری، هجرت دانشمندان از زادگاهشان و آوارگی آنها، ثروت غنی ادبی که در کتابخانه‌های عربی انباشته گردیده بود، از بین رفت و به سبب آن، جمود فکری و عقلی بسیاری در ادب این دوره رخ داد.
۴. به خاطر کمبود بررسیهای نقدی که قوام شعر بر آن است، جنبش نقدی در این دوره خاموش شد. این امر خود از عمده عوامل مهم در ضعف ادب این دوره می‌باشد.
۵. از دیگر علل رکود ادبی این عصر، مشکل زبانی (ازدواج لغوی) است.

شاعران این عصر همانند شاعران جاهلی، اسلامی و اموی، زبان را به خوبی نمی‌دانستند؛ به طوری که خطاهای زبانی و نحوی در شعر این شاعران باعث ضعف شعری آنها شد. منظور از ازدواج لغوی، تنها به کار بردن لفظهای غریب و بیگانه نیست، بلکه استعمال الفاظ غیرمفهوم نیز هست؛ به گونه‌ای که کاربرد کلمات غیر مفهوم در ازدواج لغوی، در شعر این دوره بسیار دیده می‌شود.

۶. از دیگر پدیده‌های ضعف ادبی، سستی و رکاکت در اسلوب شعری است؛ بدین معنی که شاعر در تصرف و کاربرد زبان و شناخت اسرار شعر، عاجز است. رکاکت و سستی اسلوب شعری به عواملی چون جهل به زبان و گرایش به الفاظ عامه‌باز می‌گشت که منجر به ضعف موسیقی شعر می‌شد. (بکری، ص ۳۱۰ و ۳۱۹)

تمامی عوامل ذکر شده، دست به دست هم دادند تا ادبیات و شعر این دوره به سوی سقوط کشیده شود؛ تا جایی که بسیاری از پژوهشگران، این دوره را به عصر انحطاط توصیف می‌کنند. (همو، ص ۳۱۰) این امر سبب پیدایش تقلید صرف در مضامین شعری این دوره شد؛ به طوری که نوآوری رخت بر بست.

یادآور می‌شود که یکی از مهم‌ترین غرضهای شعری مدح است؛ اما مضامین این غرض در آثار شاعران عثمانی، تکراری و متداول و گاهی نیز همراه با سستی و ضعف است. در این عصر، توجه شاعر بیشتر به صفات برجسته ممدوح بوده؛ به طور مثال، اگر ممدوح خود را جنگجو و شجاع می‌پنداشته، شاعر او را به شیر توصیف می‌کرده است.

باید گفت در عصر عثمانی، مضامین مدحی به پایین‌ترین سطح خود رسید و این سقوط و انحطاط در دو امر اساسی متجلی شده است: ۱- شاعر ۲- شعر.

۱. شاعر: شاعر این دوره در مدحیاتش، خود را بسیار ذلیل و حقیر می‌کرده؛ به طوری که آبروی خود را می‌ریخته است؛ اما شاعران دیگر عصرها در مدیحه‌های خود پیوسته عزت نفس را نگاه می‌داشته و به صورت اشاره، مقصود خود را

می‌رسانند - و با وجود تنگدستی - کرامت خود را زیر پا نمی‌گذاشتند.
۲. شعر: اما سقوط شعر به دلیل رکاکت و سستی در الفاظ بوده که هیچ روحی در آن وجود نداشت.

خلاصه گفتار اینکه در مضامین و معانی مدح این دوره به هیچ چیز جدیدی اشاره نشده است و شاعران مدح‌گو بیشتر مقلد شیوه پیشینیان بوده‌اند و حتی در تقلید خود نیز موفق عمل نکرده‌اند. (همو، ص ۹۸)
 در چنین اوضاع آشفته ادبی، شاعری پا به عرصه وجود گذاشت که با وجود سنی بودن، قریحه شعری خود را در سرودن اشعاری بس زیبا در مدح اهل بیت علیهم‌السلام به کار برد؛ مخصوصاً قصیده عینیّه او که در مدح مولا علی علیه‌السلام است؛ حاوی معانی و مضامین والایی است که بیانگر ارادت این شاعر نسبت به حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌باشد. نام این شاعر عبدالباقی العمری است.

عبدالباقی العمری و زندگی او

عبدالباقی بن سلیمان بن احمد الفاروقی الموصلی العمری، ادیب، شاعر و مورّخ، که در سال ۱۲۰۴ ق. در موصل متولّد شد. نسبت او به عمر بن خطاب می‌رسد. قصاید او در مدح اهل بیت علیهم‌السلام «الباقیات الصالحات» نام دارد. او عینیّه‌ای در مدح حضرت علی با این مطلع دارد:

أنت العلیُّ الذی فوقَ العُلّارِ فَعَا بِبَطْنِ مَكَّةَ وَسَطَ الْبیتِ إِذْ وُضِعَا

(زرکلی، ج ۳، ص ۴۵)

بغدادی در مورد این شاعر چنین گفته است: «او یکی از ارکان کشور و از رجال دولت بوده و در ادبیات و شعر حاذق بوده و چیرگی داشته است.»

کحاله در مورد او چنین می‌گوید: «او ادیب، شاعر و مورّخی است که در موصل متولّد شد و به بغداد منتقل گردید و در آنجا کارهای حکومتی انجام داد و در همان مکان وفات یافت.» و شیخ آقابزرگ تهرانی درباره دیوان «الترباق» چنین گفته است:

«خلوص و صداقت عبدالباقی را در دیوانش (التریاق) در دوستی اهل بیت علیهم السلام آشکارا می‌توان دید؛ همان‌طور که خود شاعر در دیوان «الباقیات الصالحات» به این مطلب اذعان داشته و چنین سروده است:

هَذَا الْكِتَابُ الْمُسْتَقَىٰ وَالْمُجْتَبَىٰ
مِنْ نَعْتِ أَهْلِ الْبَيْتِ أَصْحَابِ الْعَبَا

این کتاب نیک و برگزیده‌ای است که ستایش اهل بیت، یعنی اصحاب عبا، در آن آورده شده است. (الحسینی الجلالی، ج ۲، ص ۱۵۳)

تحلیل ابیات قصیده عینیّه

این قصیده از ۷۵ بیت تشکیل شده که عبدالباقی العمری، بدون مقدمه چینی، از ابتدا به مدح امیرالمؤمنین علیه السلام می‌پردازد و ایشان را در تعدادی از ابیات با واژه «أنت» مورد خطاب قرار می‌دهد و جز مواردی اندک، از این روش، عدول نمی‌کند. درون مایه‌های این مدحیّه چنین است:

- بلندی قدر و منزلت امام علی علیه السلام که در آن، تعدادی از فضایل غیر قابل شمارش ایشان را بر شمرده است؛

- اشاره به یقین و حکمت امیرالمؤمنین علیه السلام؛

- کفر ستیزی ایشان علیه السلام؛

- دلاوری و جنگاوری حیدر کرار علیه السلام؛

- جایگاه ادبی امام و نهج البلاغه؛

- دانش و بی‌همتایی امام علیه السلام؛

- واقعه عاشورا و حلم امام علی علیه السلام؛

- شاعر و مدح امام علی علیه السلام؛

۱. قدر و منزلت

عبدالباقی العمری در مقام و منزلت امیرالمؤمنین علیه السلام چنین می‌سراید: تو والاتر از هر والایی هستی و وسط خانه کعبه دیده به جهان گشودی. سرآمد جوانمردانی

که در گهواره هدایت، از سینه فاطمه بنت اسد شیر نوشیدی. اصل و نسبی داری بسی والا و متصل به ریسمانی که اوج بزرگی را می‌کوبد (خاندانت همگی در اوج بزرگی بوده‌اند)؛

أَنْتَ الْعَلِيُّ الَّذِي فَوْقَ الْعُلَا رَفَعَا بِيْطْنِ مَكَّةَ وَسَطَ الْبَيْتِ إِذْ وَضَعَا
 اللَّهُ دُرُّ فَتَى الْفِتْيَانِ مِنْكَ فَتَى ضَرَعَ الْفَوَاطِمَ فِي مَهْدِ الْهُدَى رَضَعَا
 وَأَنْتَ ذُو حَسَبٍ يَعَزِي إِلَى نَسَبٍ قَدْ نَيْطُ فِي سَبَبِ أَوْجِ الْعُلَا قَرَعَا

علی علیه السلام در آغوشی کسی رشد یافته که در هدایت مردم به توحید و یکتاپرستی، برهانهای عظیمی ارائه کرده است. مولایش او را سرپرستی کرده؛ کسی که حق را در مورد امتش، جدش، علی علیه السلام و پدرش رعایت کرده است. امیرالمؤمنین علیه السلام هم پیمان طه و رسول خداست؛ به همین دلیل فرد برجسته و ماهری است (اینکه پیامبر با خصوصیاتش چون: دعوت به یکتاپرستی و حق محوری، مربی علی علیه السلام بوده، در رشد ایشان، تأثیر داشته است).

لَقَدْ تَرَعَرَعْتَ فِي حِجْرِ عَلَيْهِ لَدِي حِجْرٍ بَرَاهِينَ تَعْظِيمٍ بِهَا قَطَعَا
 رَعَاهُ مَوْلَاهُ مِنْ رَاعٍ لِأُمَّتِهِ لِحَدِّهِ وَأَبِيكَ الْحَقِّ فِيكَ رَعَا
 رَبِيبُ طِه حَبِيبُ اللَّهِ أَنْتَ وَمَنْ كَانَ الْمُرَبِّيَّ لَهُ طِه فَقَدْ بَرَعَا

امیرالمؤمنین علیه السلام دادرس‌ترین مردم براساس حق و عدالت است. ایشان و حق در روز محشر همراه یکدیگر محشور خواهند شد، اشاره به حدیث پیامبر ص که فرمود: «عَلِيُّ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْخَوْضَ.» (نیشابوری، ص ۹۲۷)

و أَنْتَ وَالْحَقُّ يَا أَقْضَى الْأَنْامِ بِهِ غَدَاً عَلَى الْخَوْضِ حَقًّا تُحْشِرَانِ مَعَا
 پیامبر با آن حضرت عقد اخوت بست و جز علی کسی نیافت که با وی پیمان برادری ببندد. علی علیه السلام برادر و نظیر پیامبر است و فقط در نبوت با نبی اسلام تفاوت دارد. خداوند به پیامبران، شریعت داده ولی به علی علیه السلام نه. اشاره به حدیث منزلت دارد که رسول خدا ص فرمود: «يَا عَلِيُّ، أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ

بَعْدِي» (نیشابوری، ج ۴، ص ۱۴۹۰)

أَخَاكَ مَنْ عَزَّ قَدْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُ
وَأَنْتَ صِنُو نَبِيٍّ غَيْرِ شِرْعَتِهِ

أَخَا سِوَاكَ إِذَا دَاعِيَ الْإِخَاءِ دَعَا
لِلْأَنْبِيَاءِ إِلَهُ الْعُرْشِ مَا شَرَعَا

علی علیه السلام همسر دخت هدایتگر مردم به سنتهایی است که هر که از آنها منحرف شود، از هدایت باز می ماند. علی علیه السلام اولین کسی است که به سوی هر دو قبله (بیت المقدس و کعبه) به همراه پیامبر نماز گزارد. او همانی است که در شب هجرت پیامبر از مکه به مدینه، در بستر او آرمید تا ایشان به سلامت هجرت نمایند. اشاره به آیه لیلۃ المبيت که فرموده: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ﴾ (بقره ۲ / ۲۰۷)

وَأَنْتَ زَوْجُ ابْنَةِ الْهَادِي إِلَى سِنِّ
وَأَنْتَ أَنْتَ الَّذِي لِقَبْلَتَيْنِ مَعَ
وَأَنْتَ أَنْتَ الَّذِي فِي نَفْسِ مَضْجَعِهِ

مَنْ حَادَ عَنْهُ عَدَاهُ الرُّشْدُ فَأَنْخَزَعَا
النَّبِيِّ أَوَّلُ مَنْ صَلَّى وَ مَنْ رَكَعَا
فِي لَيْلِ هِجْرَتِهِ قَدْ بَاتَ مُضْطَجِعَا

امیرالمؤمنین علیه السلام کسی است که به همراه رسول خدا، پاره تنش فاطمه زهرا و نور دو چشمانش حسن و حسین علیهما السلام زیر عباء قرار گرفت و حدیث شریف کساء در شأنشان نازل شد. اشاره به حدیث کساء دارد که وقتی این پنج تن برگزیده خداوند، زیر عبا پیامبر قرار گرفتند، آیه ۳۳ سوره مبارکه احزاب، مشهور به آیه تطهیر نازل شد. (حسکانی، ج ۲، ص ۲۱؛ نیشابوری، ج ۴، ۱۵۰۱)

لَكَ الْكِسَاءُ مَعَ الْهَادِي وَ بَضْعَتِهِ
وَقُرَّتِي نَاطِرِيهِ ابْنَيْكَ قَدْ جَمَعَا

اوست امیرمؤمنان که همچون ملکه زبوران غسل، به هر سمتی رو کند، مؤمنان از او تبعیت و به همان سوی روی می کنند.

وَأَنْتَ يَعْسُوبُ نَحْلِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى
أَيِّ الْجِهَاتِ انْتَحَى يَلْقَاهُمُ تَبِعَا

(درباره لقب «امیرالمؤمنین» که فقط از آن امام علی علیه السلام است، می توان به: سید رضی، ص ۳۸؛ ابن عقده کوفی، ص ۲۰؛ ابن طاووس، ص ۴۲۶؛ کلینی، ج ۱، ص ۴۴۲؛ مجلسی، ج ۱۸، ص ۳۰۶ مراجعه کرد.)
به خاطر وجود علی علیه السلام است که هستی، صبح را از فرق سر تاریکی بیرون می کشد (پیدایش شب و روز به خاطر وجود حضرت علی علیه السلام است):

وَأَنْتَ أَنْتَ الَّذِي مِنْهُ الْوُجُودُ نَضَى عمودٌ صُبِحَ لِیَأْفُوحِ الدُّجَا صَدَعَا
آثار مقام و منزلت والای علی علیه السلام تا آسمان بالا رفته و به خاطر آن، قدر و منزلت آسمان، کاهش یافته (تنزل کرده)؛ به طوری که وقتی این آثار، سر آسمان را لمس کرده، باعث ریختن موی آن شده است.

وَأَنْتَ أَنْتَ الَّذِي آثَارُهُ ارْتَفَعَتْ عَلَى الْأَثِيرِ وَ عَنْهَا قَدْرُهُ اتَّضَعَا
وَأَنْتَ أَنْتَ الَّذِي آثَارُهُ مَسَحَتْ هَامَ الْأَثِيرِ فَأَبْدَى رَأْسَهُ الصَّلْعَا
علی علیه السلام همان کسی است که گامهایش در جایی که پروردگار رحمان دست گذاشته بود، فرود آمد (اشاره به فتح مکه که حضرت علی علیه السلام از شانه های پیامبر ص بالا رفت و خانه کعبه را از لوث وجود بتها پاک نمود).
[آن قدر ایشان بزرگوار است که] در جنگ صفین، [به در خواست جمعی از لشکریان، کسی را حکم قرار داد] که فریش دادند (اشاره به جریان حکمیت).
خداوند، تمام فضایلی را که در مخلوقاتش پراکنده، همه را یکجا در وجود امیرالمؤمنین قرار داده است (آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری).

وَأَنْتَ أَنْتَ الَّذِي حَطَّتْ لَهُ قَدَمٌ فِي مَوْضِعِ يَدِهِ الرَّحْمَنُ قَدْ وَضَعَا
قَدْ خَادَعُوا مِنْكَ فِي صِفِّينَ ذَا كَرَمٍ إِنَّ الْكَرِيمَ إِذَا خَادَعْتَهُ انْخَدَعَا
مَا فَرَّقَ اللَّهُ شَيْئاً فِي خَلِيقَتِهِ مِنْ الْفَضَائِلِ إِلَّا عِنْدَكَ اجْتَمَعَا
اوست نقطه باء بسم الله الرحمن الرحيم که با وجود یگانه (تک) بودنش، تمام قرآن در آن گرد آمده است. حضرت علی علیه السلام فرمود: تمام قرآن در «بسم الله الرحمن

الرحيم» خلاصه شده و «بسم الله الرحمن الرحيم» در «باء» بسم الله خلاصه شده و من نقطه «باء» هستم).

وَأَنْتَ نَقْطَةُ بَاءٍ مَعَ تَوْحُّدِهَا بِهَا جَمِيعُ الَّذِي فِي الذِّكْرِ قَدْ جُمِعَا
او درى است كه قدر و منزلت نگهبانش آنچنان بلند است كه جز دست
روح القدس آن را نكوفته است.

وَأَنْتَ بَابُ تَعَالَى شَأْنُ حَارِسِهِ بِغَيْرِ رَاحَةِ رُوحِ الْقُدْسِ مَا قَرَعَا
دين مبين اسلام، با شهادت او و فرزندانش داغدار شد.

وَأَنْتَ مَنْ فُجِعَ الدِّينَ الْمُبِينُ بِهِ وَ مَنْ بِأَوْلَادِهِ الْإِسْلَامُ قَدْ فُجِعَا
۲. حكمت، يقين، كفرستیزی

عبدالباقي العمرى، حكمت، يقين و كفرستيزى بهترين خلق خدا پس از
پيامبر اراين گونه توصيف مى كند:

درون او سرشار از حكمتهاى است كه فلک الافلاك با آن همه عظمت و
گسترده گى، تنها يك دهم آن مى باشد. اشاره به حديث پيامبر ا دارد كه به امام
على عليه السلام فرمودند: «إِنَّكَ مَزْرُوعٌ مِنَ الشَّرْكِ، بَطِينٌ مِنَ الْعِلْمِ.» (ديلمى، ج ۲، ص ۲۵۸؛ طبرى،
ص ۱۸۴؛ صدوق، ج ۲، ص ۴۷)

وَأَنْتَ ذَاكَ الْبَطِينُ الْمُتَمَلِّئُ حِكْمًا مَعشَرُهَا فَلَكَ الْأَفْلاكُ مَا وَسَعَا
شاعر همچنين، ايشان را عين يقين مى داند كه کنار رفتن پرده ها، ذره اى به آن
يقين نمى افزايد.

وَأَنْتَ عَيْنٌ يَقِينٌ لَمْ يَزِدْهُ بِهِ كَشَفُ الْغِطَاءِ يَقِينًا أَيَّةً انْتَشَعَا
(اشاره به حديث امام على عليه السلام كه فرموده: «لَوْ كُشِفَ الْغِطَاءُ مَا أَزْدَدْتُ يَقِينًا.» اربلى، ج ۱، ص ۱۷۰؛
قمى، ص ۱۳۷؛ سيد ابن طاووس، ج ۲، ص ۵۱۲)

در باب كفر ستيزى نيز مولاي مؤمنين شير دليرى است كه با چنگالش، شرک را

کنده و بیرون کشیده است (ریشه کن کرده)؛

و أنتَ ذاكَ الهزبرُ الأنزعُ البطلُ الَّذِي بِمِخْلَبِهِ لِلشَّرِكِ قَدْ نَزَعَا

ایشان در کفر ستیزی، شمشیری را حاکم نموده که اگر روزی آن را بر شانه افلاک فرود آورد، فرو می ریخت؛ (هر قدر هم کافر، قدرتمند باشد، یارای ایستادگی در برابر آن حضرت را ندارد).

حَكَمْتَ فِي الكُفْرِ سِيفاً لَوْ هَوَيْتَ بِهِ يَوْماً عَلَى كَتَدِ الأَفلاكِ لا تُخَلَعَا

حتی غلاف شمشیر، شرک را چون ماری که زبان بیرون آورده، فاش می کند، می بلعد؛ همان طور که وقتی شمشیر بر پیکر دشمن فرود می آید، مکر کفر را می بلعد (شمشیر، در غلافش آرام ندارد و برای زدودن کفر، بی تاب است. وقتی بیرون کشیده می شود، رهایی می یابد و آماده و با نشاط، انجام وظیفه می کند).

و أنتَ ذُو مَنْصَلٍ صَلَّ يَنْصُنِصُ فِي غَمْدٍ كَلْعَدٍ لِمَكْرِ الكُفْرِ قَدْ بَلَعَا

هنگامی که علی ع با نوک شمشیرش کافر را به هلاکت می رساند، شب کفر، پاره پاره می شود و به روز می گراید (با نابودی کفار، ظلمت گمراهی از بین می رود و روشنایی هدایت رخ می نماید).

واللَّيْلُ لَمَّا تَسَمَّى كَافِراً بِشِبا قُرْضَابٍ بِطَشِكَ قَدْ غادرتَهُ قَطَعَا

او کسی است که جنازه کفر را تنها و بی یاور به بیابان پرت کرده؛ به همین دلیل عقابی بر آن فرود آمده [آن را می درد].

تَبَدَّتْ لِلشَّرِكِ شِلْواً بِالْعِراءِ لَذا عَلَيْهِ نَسْرٌ مِنَ الحِذْلانِ قَدْ وَقَعَا

۳. دلاوری و جنگاوری

چنان که خواهیم دید، به نظر عبدالباقی العمری، علی مرتضی ع خود را وقف نابودی کفر کرد و دوشادوش پیامبر رحمت ص در هدایت مردم به یکتاپرستی، جهاد نمود. او کفر را که میان مردم جاهلیت ریشه دوانده بود و باطن آنها را چون

شب، قیراندود ساخته بود، ریشه کن کرد و باعث پدیدار شدن و درخشش نور هدایت و سعادت در ایشان شد. برای تحقّق ایمان به تنها پروردگار هستی است که در مقابله با کافران - که پند و اندرز و سخن روشنگرانه خداوند را که در قالب قرآن بر پیامبرش نازل شد، شنیدند اما نپذیرفتند، سرسختی کردند و به مبارزه برخاستند - با شجاعت تمام وارد نبرد شد و بیباکانه، سپاهیان دشمن را پراکنده و متلاشی ساخت و آنها را به زانو در آورد.

و أنت أنت الذي يلقى الكتائب في ثبات جأش له شهان قد خضعا

امیر مؤمنان علیه السلام در روز جنگ بدر، چنان قدرتمندانه بر دشمنان خدا می تاخت که گویی با خورشید نیمروز درخشان که همچون ماه کامل تابان است، مسابقه گذاشته است.

باريت شمس الضحى في جنة بزغت في يوم بدر بزوغ البدر إذ سطعا

و در جنگ احزاب، یک تنه در قلعه خیبر را از جا در آورد؛ طوری که حتی اگر میخهای آن مانند ستارگان قطب در جای خود ثابت و راسخ بودند، باز هم از جا کنده می شد.

و باب خيبر لو كانت مسامرته كل الثواب حتى القطب لا نقلعا

گویی مادر شریف این جنگاور نترس و متهور - که خود، دختر «اسد» بود - از ابتدا می دانست که فرزند برومندش در نوجوانی و پس از آن، یکی از ارکان پیشرفت اسلام خواهد شد؛ از این رو، او را «حیدر» نامید؛ و چه اصیل و شرافتمند است شیرزنی که شیرمردی چنین بزاید.

سمتك أمك بنت الليث حيدر أكرم بلوة ليث أنجبت سبعا

به دلیل همین شجاعت است که حتی «برج اسد» نیز در مقابل ایشان، فرومایه و سرخورده می ماند.

وَأَنْتَ حَيْدَرَةُ الْغَابِ الَّذِي أَسَدُ الْبُرْجِ السَّمَاوِيِّ عَنْهُ خَاسِئاً رَجَعَا

شاعر، در توصیف دلاوری امیرالمؤمنین علیه السلام شمشیر ایشان را نیز به تصویر

می‌کشد:

مَوْجٌ يَكَادُ عَلَى الْآفَاقِ أَنْ يَقَعَا	مُحْدَبٌ يَتَرَاءَى فِي مُقَعَّرِهِ
تَجَرَّعَ الْكُفْرُ مِنْ رَاوِقِهَا جُرْعَا	أَسَلَتْ مِنْ غَمْدِهِ نَاراً مُرَوَّقَةً
لِسَانِ نَارٍ عَلَى هَامَاتِهِمْ سَجَعَا	حَكَى الْحَمَامُ جَمَاماً مِنْ حَسَامِكِ فِي
يَوْمِ النَّهْرَوَانِ مِنْ نَهْرٍ فَمَا انْتَفَعَا	غَلِيلُهُ طَالَمَا أُوزِدَتْهُ عَالِقاً
قَصَمَتْهَا وَدَفَعَتْ السُّوءَ فَاَنْدَفَعَا	بِذِي فِقَارِكَ عَنَّا أَيُّ فَاِقِرَةٍ
يَزُوى السَّنَى عَنْ لِسَانِ الصُّبْحِ فَاَنْدَلَعَا	أَرَادَ سَيْفُكَ فِي لَيْلِ الْعُجَاجَةِ أَنْ
كَانَ الْعِلَاجُ بِغَيْرِ الْبَيْضِ مَا نَجَعَا	عَاجَلَتْ بِالْبَيْضِ أَمْرَاضَ الْقُلُوبِ وَكُو

شمشیر پشت برآمده (گوژ داری) که در خمیدگی اش، موجی به نظر می‌رسد که

نزدیک است بر آفاق فرود آید.

از غلاف چنین شمشیری، آتشی خالص، جاری کردی که کفر، از صافی آن، جرعه‌هایی نوشید. هر چه در نهروان آن را در نهری از خون وارد نمودی، سوزش تشنگی اش بر طرف نشد.

هر مهره‌ای (کزی‌ای) که آشکار شد، با ذوالفقارت، شکستی و سوء و بدی را دفع نمودی (به وسیله شمشیر مشهورت همه کزیها و شرها را از اسلام و مسلمین، دفع کردی).

شمشیر تو اراده کرد تا در شب پوشیده از گرد و غبار، از زبان صبح، نور را روایت کند. این‌گونه شد که کبوتر، با آوازی، مرگ را که در زبان آتش نشست گرفته از شمشیر تو، بر سر کافران مشرک فرود می‌آمد، حکایت کرد.

تو با شمشیر، بیماریهای دلها را درمان کردی و اگر به جز شمشیر راه دیگری جهت درمان در پیش می‌گرفتی، مؤثر واقع نمی‌شد.

همان‌طور که از ابیات برمی‌آید، عبدالباقی العمری، شمشیر معروف و منحصر

به فرد قهرمان قهرمانان را وسیله نابودی پلیدیها، شرارتها، پلیدیها و اشرار می داند که بدان، دردها درمان شد و نور و روشنایی، درخشیدن گرفت؛ حتی در بیت دهم قصیده، شاعر امیرمؤمنان را خود شمشیر می داند؛ شمشیری دولبه که گاهی مرزها را آبیاری می کند و گاهی فطرتها را شفا می بخشد (باعث هلاکت عده ای می شود که هرگز هدایت پذیر نیستند، اما دیگران را به خود می آورد و هوشیار می سازد):

وَأَنْتَ بِالطَّبَعِ سَيْفٌ تَارَةً عَطْبًا يَسْقِي الثُّغُورَ وَيَشْفِي مَرَّةً طَبْعًا

۴. جود و کرم

شاعر علاوه بر پرداختن به منزلت ولی خدا و جانشین پیامبر او و سخن گفتن از یقین، حکمت، کفرستیزی، دلاوری و جنگاوری آن بنده صالح خدا، از جود و کرم، جایگاه ادبی امام و نهج البلاغه ایشان نیز دم می زند. آنجا که می گوید: فریادرس کسی است که از نابودی، ترسیده و به او پناه آورده، و برای آن که به بخشش وی امید بسته و دست به دامنش شده، باران است.

وَأَنْتَ غَوْتُ وَ غَيْتُ فِي رَدِّي وَ نَدِّي لِخَائِفٍ وَ لِجَارٍ لَأَذَّ وَ أَنْتَجَعًا
تکیه گاه پناهنده ای است که به او پناه آورده و پناهگاه کسی که از روزگارش می هراسد.

وَأَنْتَ رُكْنٌ يُجِيرُ الْمُسْتَجِيرَ بِهِ وَ أَنْتَ حِصْنٌ لِمَنْ مِنْ دَهْرِهِ فَزَعَا
کسی که به کرم تو طمع کند، عزت می یابد؛ در حالی که آن که به بخشش غیر تو قانع باشد، به ذلت می رسد.

وَأَنْتَ مَنْ فِي بُنْدَاهُ عِزٌّ مَنْ طَمَعَا وَ فِي جَدِّي مَنْ سِوَاهُ ذَلِكَ مَنْ قَنَعَا
جود و کرم امیرالمؤمنین عليه السلام به اعطای طعام، لباس یا مال به افراد نیازمند و امیدوار خلاصه نمی شد؛ بلکه دین مبین اسلام نیز از حمایت های مالی آن حضرت و شجاعتش مسلح و قدرتمند شد.

وَأَنْتَ مَنْ حَمَّتِ الْإِسْلَامَ وَمَرْتُهُ وَ دَرَعَتْ لِبُدَاتِهِ الدِّينَ فَادْرَعَا

۵. نهج البلاغه و جایگاه ادبی امام علی علیه السلام

نهج البلاغه راه هدایتی است که از تو [یا علی] به ما رسیده و با آن، رگ و ریشه گمراهی، ریشه کن و سرکوب شده است.

نَهجُ الْبَلَاغَةِ نَهجٌ عَنْكَ بَلَّغْنَا رُشداً بِهِ اجْتَثَّ عِرْقُ الْغَيِّ فَانْقَمَعَا

مغزهایی که برای ستمکاران بدترین ظرف تکبر و نادانی به شمار می‌رفت، به وسیله نهج البلاغه، اعتبارش را از دست داد.

بِهِ دُمِعَتْ لِأَهْلِ الْبَغْيِ أَدْمِغَةٌ لِتَخْوَةِ الْجَهْلِ قَدْ كَانَتْ أَشْرًا وَعَا

چه بسیار خطیبان سخنور زبان آوری که امیر بی بدیل عرصه بیان با خطابه‌سراییی بر فراز منبرها، سرکوبشان کرد؛ چنان که خیانت را از بین برد (ادیب چیره‌دستی به نام علی، بر تمامی ادیبان شیوا سخن فائق آمده و هیچ‌کس توان رقابت با ایشان را ندارد).

كَمْ مِصْقَعٍ مِنْ خِطَابٍ قَدْ صَقَعَتْ بِهِ فَوْقَ الْمَنَابِرِ صَقَعَ الْغَدْرِ فَاَنْصَقَعَا

۶. دانش و بی‌همتایی امام علی علیه السلام

عبدالباقی العمری با ذکر دو ویژگی دیگر امام علی علیه السلام نگاهی بسیار کوتاه به عاشورا می‌اندازد، سپس خود را مدیحه‌سراییی که دلپسند و برازنده، ممدوحش را ستوده است، معرفی می‌کند:

امام دریای گسترده‌ای است که در سرحدش گلوگاهی (لنگرگاهی) دارد که بی‌دغدغه می‌تواند آب هفت دریا را بنوشد (به دانش و وسعت وجودی آن امام همام اشاره می‌کند).

بَسِيطٌ بَحْرٍ لَهُ تَغْرٌ بِمِشْفِهِ لِلْأَبْحُرِ السَّبْعِ مَأْمُونِ الشَّجَا كَرَعَا

هیچ‌کس برای رسیدن به ایشان سوار بر مرکب نشد جز آنکه در دویدنش، به‌گرد او نرسید و خوار شد (احدی را یارای برابری با ایشان نیست).

وَمَا امْتَطَى لِاحِقًا فِي اثْرِهِ أَحَدٌ إِلَّا وَ عَنْ شَأُوهِ فِي عَدُوِّهِ ضَلَعَا

۷. واقعه عاشورا و حلم امام علی علیه السلام

[این امام با این همه فضایل] اگر روز عاشورا بر شهدای کربلا، غمگساری می‌کرد، به خدا سوگند، جز به پروردگار شکایت نمی‌برد.

لَنْ تَوَجَّعَ فِي يَوْمِ الطُّفُوفِ لَهُمْ فَمَا سِوَى اللَّهِ وَاللَّهِ اشْتَكَى الْوَجَعَ

۸. شاعر و مدح امام علی علیه السلام

من مدیحه‌گوی توام که نیکو و دلپسند تو را ستوده‌ام و پیوسته در سرودن مدیحه دست به نوآوری می‌زنم و کسی که برای بدست آوردن بلندی و رفعت، مبتکر شود، ثنایش ابتکاری می‌شود.

أَبَا الْحَسَنِ أَنَا حَسَّانُ مَدْحِكَ لَا أَنْفَكُ أَظْهَرُ فِي انْشَائِهِ الْبِدْعَا
وَكُلُّ مَنْ رَاحَ لِلْعُلَيَاءِ مُبْتَكِرًا جَاءَ الثَّنَاءِ عَلَيَّ عُليَاهُ مُحْتَرَعًا

تمام حروف برای سرودن این مدیحه تعظیم کرده و سرفرود آورده و هر صدایی برای خواندن آن، به خاموشی گراییده است.

مَدْحٌ لَقَدْ خَصَّعَتْ كُلُّ الْحُرُوفِ لَهُ وَكُلُّ صَوْتٍ إِلَى انْشَادِهِ خَشَعَا
این ستایش از ژرفای دل بیرون آمده و اندیشه آن را تراوش نموده (این مدیحه، نتیجه فوران اندیشه و احساس است).

مُسْتَنْبَطٌ مِنْ قَلْبِ الْقَلْبِ يَنْضَحُهُ فَكْرٌ وَ هَلْ تَنْزَحُ الْأَفْكَارُ مَا نَبَعَا
اما آیا می‌شود فضایل بی‌شمار شخصیتی چون امیرالمؤمنین علیه السلام را با حروف و واژه‌ها سرود؟ شاعر در پاسخ به این پرسش می‌گوید:

پوزش می‌طلبم؛ چراکه از عهده ستودن تو بر نمی‌آیم و ناتوانم؛ و هر چه از تعیین حدودی برای ستودنت ناتوان شدم، این ستایش گسترده‌تر شد.

عُذْرًا فَقَدْ ضَمْتُ ذِرْعًا عَنْ إِحَاطَتِهِ وَكَلَّمَا ضَمْتُ عَنْ تَحْدِيدِهِ اتَّسَعَا

عبدالباقی العمری ضمن دعا برای نخستین کوكب آسمان امامت و خاندان پاکش، از محضر حضرتش در خواست می‌کند که این مدیحه را از او بپذیرد و این‌گونه قصیده را به پایان می‌رساند:

با شکوه‌ترین و نورانی‌ترین سلام خدا، تا زمانی که خورشید غروب می‌کند و ماه طلوع، و تا هنگامی که پرنده‌ای طوق دار بر فراز شاخه‌اندوه می‌نالد، بر تو و خاندان گرامی ات باد.

عَلَيْكَ أَشْنَىٰ سَلَامُ اللَّهِ مَا عَزَبَتْ
وَأَلِكِ الْعُرَّىٰ مَا نَاحَتْ مُطَوَّقَةٌ
شَمْسٌ وَ مَا قَرَّ مِنْ أَفْقِهِ طَلَعَا
مِنْ فَوْقِ غُصْنِ أَسَىٰ فِي حَزْنِهَا يَنْعَا
ای جان جهانیان فدایت، ثنایی را که عالم آسمانی، نظیرش را نشنیده، پذیرا باش.

فَأَقْبِلْ فِدَتَكَ نُفُوسَ الْعَالَمِينَ تَنَاءً
بِمِثْلِهِ الْعَالَمُ الْعَلَوِيُّ مَا سَمِعَا
با دقت در مفاهیم این قصیده بلند و دلریا، سؤالی برخاسته از شگفتی به ذهن خطور می‌کند و آن اینکه: چرا شاعر با وجود آگاهی از ویژگیها و فضایل بی‌نظیر امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ جدش «عمر» را سبب عزت یافتن اسلام می‌داند و می‌گوید:

يَقُولُونَ لِمَ لَا تَمْتَدِحُ جَدَّكَ الَّذِي
فَقُلْتُ كَفَاهُ الْفَخْرُ أَنَّ الَّذِي بِهِ
أَعَزَّ بِهِ الْإِسْلَامَ مَوْلَاهُ فَاعْتَرَا
حَوَىٰ شَرَفَ الْإِسْلَامِ نَالَ بِهِ الْعِزَّ

(عبدالباقی العمری، التریاق الفاروقی، ص ۴۲۵)

اما آیا به راستی چنین است؟ برای یافتن پاسخ باید تاریخ را مرور کنیم: در هیچ یک از اسناد و مدارک تاریخی مورد اعتماد، ثبت نشده که عمر، در پیکار با دشمنان اسلام، کسی را کشته باشد و چنان که ابن ابی‌الحدید هم ذکر کرده، ابوبکر و عمر همواره در لحظات دشوار و طاقت‌فرسای نبرد، فرار را بر قرار ترجیح می‌دادند و هرگز شمشیرشان، مرگ را بر سر خصم فرود نیاورد:

و ما أَنَسَ لا أَنَسَ اللَّذِينَ تَقَدَّمَا وَ فَرَّهَما وَ الْفَرُّ قَدْ عَلِمَا حُوبُ
و لِلرَّايَةِ الْعُظْمَى وَ قَدْ ذَهَبَا بِهَا مَلَابِسُ ذُلٌّ فَوَقَّهَا وَ جَلابِيبُ

ابن ابی الحدید به جنگ خیبر اشاره می‌کند که پیامبر ص ابتدا پرچم اسلام را به دست ابوبکر داد و او را روانهٔ دژهای خیبر کرد؛ ولی او بی آنکه کاری از پیش ببرد، بازگشت. روز بعد، عمر بن خطاب را گسیل داشت که او نیز همچون آن یک، ناکام بازگشت و همراهان خود را مقصر می‌دانست! ابن ابی الحدید معتزلی فرار این دورا ننگی عظیم می‌شمارد و بیان می‌کند که فرار آنها، ترس نابودی اسلام را پیش آورد و اسباب سرافکنندگی مسلمانان و پرچم اسلام را فراهم آورد. (قصائد علویات سبع)

یکی از دلایل غضب خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام نیز بر اساس خطبه معروف و تاریخی حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در مقابل زنان مهاجران و انصار، این بود که علی بن ابی طالب یک تنه خون بسیاری از کفار و مشرکان و دشمنان اسلام را ریخته بود و عرب، کینه‌ای دیرینه از ایشان در سینه داشت؛ به همین سبب، زیر بار ولایت آن حضرت نرفت و فتنه کرد. (طبرسی، ج ۱، ص ۹۸؛ ابن طیفور، ص ۲۷؛ طبری، ص ۳۱)

جالب‌تر آنکه ابن ابی الحدید سنی - سرایندهٔ قصاید علویات سبع - در شرحش بر خطبه دوم نهج البلاغه، اذعان کرده که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بر خلفای پیش از خود، دو نعمت داشته:

۱. جهاد در راه خدا در حالی که خلفا، قاعد بوده‌اند.
 ۲. دانش الهی، که اگر نبود، زمامداران پیش از ایشان علیهم السلام در بسیاری از احکام، فتاوی غلط صادر می‌کردند؛ چنان که عمر بارها اعتراف کرد که: اگر علی نبود، بی شک عمر هلاک می‌شد. (ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۴۱)
- با وجود این اسناد تاریخی غیر قابل انکار، چگونه اسلام، بدست عمر، عزت یافته؟ آیا عبدالباقی العمری که با مهارت، وقایع تاریخی را در مدح امیرالمؤمنین علیه السلام

به کار گرفته، از گریزهای مکرر جدش عمر در جنگها و ناچیز بودن دانشش که به صدور فتوای غلط منجر می‌شد، بی‌اطلاع بوده؟ یا علت‌های دیگری مانع پذیرش حقیقت از سوی او شده است؟

نتیجه

امام علی بن ابی‌طالب علیه السلام شخصیتی بی‌نظیر است که صاحبان همه ادیان و مذاهب در هر گروه و فرقه‌ای، به بیان فضائل ایشان پرداخته‌اند. عبدالباقی العمری نیز شاعری است سنی مذهب که در قصیده عینیّه خود عظمت و شکوه حضرت علی علیه السلام را به نظم در آورده و به تصویر کشیده است که هر خواننده‌ای را به تعجب وامی‌دارد که چگونه این ابیات در مدح حضرت علی علیه السلام توسط یک سنی مذهب سروده شده است؟ این امر بیانگر این نکته است که هیچ وجدان بیداری در مقابل فضائل و کمالات این امام همام، قادر به سکوت نیست.



منابع

قرآن کریم.

۱. ابن ابی الحدید معتزلی، عزالدین عبدالحمید. شرح نهج البلاغه. تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم. بیروت: دارالجمیل، ۱۹۸۷ م.
۲. ابن طاووس، رضی الدین علی بن موسی. الیقین فی إمره امیر المؤمنین علیه السلام. نجف اشرف: المطبعة الحیدریة، ۱۳۶۹ ق.
۳. ابن طیفور، احمد بن ابی طاهر، بلاغات النساء. قم: انتشارات شریف رضی، بی تا.
۴. ابن عقده کوفی، محمد بن سعید. فضائل امیر المؤمنین علیه السلام. به کوشش: عبدالرزاق محمد حسین حرز الدین. قم: چاپ اول، نشر الدلیل، بی تا.
۵. ابن فوطی شیبانی، کمال الدین ابوالفضل عبدالرزاق. مجمع الآداب فی معجم الألقاب. تهران: نشر وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۴۱۶ ق.
۶. ابن کثیر دمشقی، ابوالفداء اسماعیل. البداية و النهاية. بیروت: دارالمعرفة، ۲۰۰۲ م.
۸. احمد نصاری، معصومه. بررسی مضامین و شرح قصاید علویات سید ابن ابی الحدید. (پایان نامه کارشناسی ارشد). دانشگاه شهید چمران اهواز، تیرماه ۱۳۸۰ ش.
۹. اربلی، علی بن عیسی. کشف الغمّة. تبریز: مکتبه بنی هاشم، ۱۳۸۱ ق.
۱۰. العودات، حسین. مجلّة المعارج ۲۰۰۵. دوره ۱۸، ش ۱۸.
۱۱. بغدادی، اسماعیل پاشا. أسماء المؤلفین و آثار المصنّفین من کشف الظنون. بی جا، دارالفکر، ۱۹۸۲ م.
۱۲. بکری، امین. مطالعات فی الشعر المملوکی و العثماني. بیروت: منشورات دارالآفاق الجدید.
۱۳. حسکانی، عبیدالله بن احمد. شواهد التنزیل. تحقیق: محمدباقر محمودی. ایران: مجمع احیاء الثقافة الاسلامیة، ۱۴۱۱ ق.
۱۴. حسینی جلالی، محمدحسین. فهرس التراث. قم: دلیل ما، ۱۴۲۲ ق.
۱۵. خوانساری اصفهانی، محمدباقر. روضات الجنّات. ترجمه: محمدباقر ساعدی خراسانی. تهران: ۱۳۶۰ ش.

١٦. ديلمى، حسن بن ابى الحسن. إرشاد القلوب. بي جا، انتشارات شريف رضى، ١٤١٢هـ.
١٧. رزق سليم، محمود. الأدب العربى و تاريخى فى عصر المماليك و العثمانيين و العصر الحديث. مصر: دارالكتاب العربى.
١٨. زرکلى، خيرالدين. الاعلام. بيروت: الطبعة الثانية.
١٩. سيد رضى. خصائص أمير المؤمنين، بإشراف: سيد عبدالرزاق مقرّم. قم: مكتبة بصيرتى، ١٣٥٩ق.
٢٠. صدوق، محمد بن بابويه. عيون أخبار الرضا عليه السلام. بي جا، انتشارات جهان، ١٣٧٨ق.
٢١. طبرى، عماد الدين. بشارة المصطفى. نجف اشرف: كتابخانه حيدريه، ١٣٨٣ق.
٢٢. طبرى، ابو منصور احمد بن على. الاحتجاج. مشهد: نشر مرتضى، ١٤٠٣ق.
٢٣. طبرى، محمد بن جرير. دلائل الامامة. قم: دارالذخائر للمطبوعات، بي تا.
٢٤. طوسى، نصيرالدين محمد بن حسن. امالى. قم: دارالثقافة، ١٤١٤ق.
٢٥. على صالح، على. الروضة المختارة. بيروت: بي تا، ١٣٩٢ق.
٢٦. العمري، عبدالباقي. الترياق الفاروقى أو ديوان عبدالباقي العمري. نجف اشرف: دارالنعمان، ١٩٦٤م.
٢٧. شاذان بن جبرئيل. الفضائل. قم: انتشارات رضى، ١٣٦٣ش.
٢٨. كلينى، محمد بن يعقوب. اصول كافي. تصحيح: محمدجعفر شمس الدين، بيروت: چاپ اول، بي تا، ١٤١١ق.
٢٩. مجلسى، محمدباقر. بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار. بيروت: مؤسسة الوفاء، ١٤٠٣ق.
٣٠. مدرّس، محمدعلى. ریحانة الأدب. تبريز: چاپخانه شفق، چاپ دوم، بي تا.
٣١. نيشابورى، ابو عبدالله. المستدرک على الصحيحين. بيروت: دار احياء التراث العربى.
٣٢. نيشابورى، مسلم بن حجاج. صحيح مسلم. بيروت: دار ابن حزم، ١٤١٦ق.
٣٣. سايت منتدى المهندس. www.ingdz.com.